

میرزا کوچك خان، رهبر نهضت جنگل

جواد شیخ الاسلامی

میرزا یونس رشتی (معروف به میرزا کوچك) فرزند میرزا بزرگ به سال ۱۲۹۸ هجری قمری در يك خانواده متوسط گیلانی به دنیا آمد و در یازدهم آذرماه ۱۳۰۰ شمسی (در چهل و يك سالگی) از دنیا رفت.

وی نخستین سالهای عمرش را در مدرسه حاج حسن واقع در صالح آباد رشت و مدرسه جامع (که آنوقتها رونقی داشتند) به آموختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذراند. مدتی هم در تهران در مدرسه محمودیه اقامت داشت و با این مقدمات قاعدتاً می بایست يك نفر روحانی از آب درآید. اما حوادث و انقلابات کشور زمینه افکارش را عوض کرد و او را به يك انقلابی مجاهد که تفنگ و فشنگ و نارنجك را بر نعلین و عبا و عمامه ترجیح می داد مبدل ساخت.

مردی بود خوش هیكل و قوی البنیه و زاغ چشم با سیمائی متبسم و بازوانی ورزیده و پیشانی باز. رفتارش همیشه آمیخته به تواضع بود. به اصول و فرایض مذهبی اعتقاد داشت و نماز و روزه اش هرگز ترك نمی شد.

در جوانی عمامه داشت و بین طلاب و همسالانش به عنوان شاگردی با استعداد، صریح اللهجه، و طرفدار حق و عدالت انگشت ناما شده بود. به قول یکی از معاصرانش که او را از نزدیک می شناخت: «هر کس به دیگری تعدی می کرد یا کمترین اجحاف و بیعدالتی روا می داشت، مشتم میرزا را بالای سر خود می دید. تجاوز طلاب علوم دینی را به حقوق یکدیگر، چه در داخل مدرسه و چه در خارج آن مطلقاً بی کيفر نمی گذاشت...»^۱

۱. ابراهیم فخرانی، سردار جنگل. ص ۳۶.

میرزا کوچک ورزش را دوست می داشت و هر روز تمرین می کرد، اهل هیچ گونه مشروبان الکلی نبود. از استعمال دخانیات بدش می آمد و به نریاک و مشتقاتش که در آن زمان در خطه گیلان رواج فوق العاده داشت لب نمی زد؛ و از همه مهمتر اینکه از غایت حجب و حیا زن نمی گرفت و به همین دلیل فقط در سالهای آخر عمرش بود که تأهل اختیار کرد.

به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا به مشکلی برمی خورد یا تردیدی در اجرای نقشه مورد نظرش احساس می کرد دستش بیدرنگ به سوی تسبیح که همیشه همراه داشت می رفت و به نتیجه استخاره، چه نیک و چه بد، همواره تسلیم بود. به اشعار فردوسی سخت علاقه داشت و شدت این علاقه به حدی بود که در گوراب زرمخ (مرکز عملیات نظامی جنگل) جلسات منظم برای قرائت شاهنامه و تهییج روح سلحشوری افراد تربیب داده بود.

در شورش شاهسونها همراه یفرم و سردار اسعد (جعفر قلی خان بختیاری) به کمک ستارخان شتافت لیکن مریض شد و به تهران برگشت. در غائله ترکمنها که به تحریک شاه مخلوع (محمد علی شاه) ایجاد شد جزء مشروطه خواهان داوطلب به گمش تپه گرگان رفت اما در یکی از جنگها گلوله خورد و زخمی شدید برداشت. مجروح را همراه سه زخمی دیگر به قفقاز فرستادند تا در یکی از بیمارستانهای آنجا که برای مداوای این قبیل جراحات سخت آمادگی بیشتری داشتند معالجه شود. محمد ساعد مراغه ای که بعدها نخست وزیر ایران شد و در این تاریخ سرکنسول دولت متبوعش در تفلیس و بادکوبه بود، در خاطرات خود به نحوه آشنا شدنش با میرزا کوچک خان اشاره می کند و می نویسد:

آشنائی من و میرزا کوچک خان به نحوی عجیب آغاز شد، در آن تاریخ سرکنسول تفلیس بودم و برای بازرسی به بادکوبه آمده بودم. به من اطلاع دادند که چهار ایرانی مجروح در یک کشتی روسی بسر می برند و کشتی در بادکوبه لنگر انداخته است. مقامات رسمی روسی از من خواستند که شخصاً آنها را تحویل بگیرم. به این طریق با میرزا کوچک خان که یکی از آن چهارتن بود آشنا شدم. این پیچاردها چنان مجروح شده بودند که هوش و حواس عادی برایشان نمانده بود. حتی تا دو سه روز بعد از اینکه آنها را به بیمارستان منتقل

کردیم به هوش نیامدند. دو تن از این مجروحان در نتیجه شدت جراحاتی که برداشته بودند درگذشتند ولی میرزا کوچک خان خوشبختانه زنده ماند... ایرانی وطن پرستی بود که به آزادی و استقلال مهنش عقیده داشت و حاضر بود در این راه کشته شود. از تهران به کنسر لگری دستور رسید که مخارج معالجه او را تمام و کمال پردازیم و پرداخت کنیم. روسها هم خوی و اخلاق او را سخت می پسندیدند و برای شخصیتش احترام قائل بودند. روزی که از بیمارستان مرخص شد یکسره به دیدنم آمد و قول داد که این دوستی نویافته را هرگز از دست ندهد و خدماتم را روزی جبران کند. میرزا کوچک خان مردی بود وطن پرست ولی داعیه های فراوانی داشت. مبارزی بود مذهبی که می خواست افکار انقلابی خود را در جامعه مذهب عرضه کند و فوق العاده تیزهوش و قاطع و سریع الانتقال بود.^۲

میرزا کوچک خان سرانجام از بادکوبه به گیلان بازگشت و برگشتنش به ایران مقارن با ختم غائله محمد علی شاه و شکست قطعی وی به دست قوای دولتی بود. اما اقامت میرزا در گیلان دیری نپایید زیرا سرکنسول دولت تزاری در رشت که فعال و همه کاره گیلان بود میرزا را به جرم داشتن افکار آزادیخواهی و شرکت در فعالیتهای انقلابی از حق اقامت در زادگاهش (گیلان) محروم و مجبورش ساخت تا به تهران بیاید و مدتی ساکن پایتخت گردد. صدای اعتراض او در عرض این مدت دائماً بر ضد اجحافات و ستمگریهای همسایه شمالی بلند بود ولی متأسفانه گوش شنوایی در مرکز وجود نداشت، زیرا توانگران و ستمگران غالباً طرفدار روسیه تزاری بودند و ستمدیدگان هم امکان مبارزه با روسها را در اختیار نداشتند.

نهضت اتحاد اسلام

قبل از اینکه نهضت جنگل با برنامه روشن سوسیالیستی پایه ریزی شود میرزا کوچک خان به عضویت جمعیت اتحاد اسلام درآمد و مبارزاتی که در طول جنگ جهانی اول علیه روس و انگلیس در خطه گیلان انجام می داد به ظاهر تحت لوای اتحاد

۲. محمدساعتد مراغه ای، روزنامه اراده آنربایجان، شماره آذر ماه ۱۳۵۴.

اسلام صورت می گرفت. بدبختانه خود این اتحاد مشكوك بود، به این معنی که مقاصد جهانگشائی ترکان عثمانی را در زیر پوشش مذهبی انجام می داد. به نوشته ملك الشعراء بهار:

پیش از آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) دو نفر از دعاة ترك به نام بهاء الدین بیگ و روشنی بیگ به عنوان دعوت به اتحاد اسلام وارد تهران شدند و با دموکراتها که از دولت وقت ناراضی بودند بهم درساختند و لژی شبیه به دستگاه فراماسونی در تهران دایر کردند و مردم را جلب نموده با چشم بسته در محل حاضر می کردند و به اتحاد اسلام و فداکاری در این راه سوگند می دادند. مؤسسان اولیه این جمعیت در ایران همان دو نفر ترك و يك نفر ایرانی (مرحوم سید محمد رضا مساوات) بودند. میرزا كوچك خان هم بعداً جزء اعضای مؤسس این جمعیت داخل کار گردید و از سردار محیی و حزب مشروطه خواه اعتدالی جدا شد و دعوت اتحاد اسلام را پذیرفت.

این حزب بعدها در ایران گونه نکرد و بار دیگر دموکراتها تشکیلات اصلی خود را از سر گرفتند و در جنگ جهانی اول به کمک آلمانها نقشی بازی کردند تا کار به مهاجرت و تشکیل دولت مهاجر و رفتن سران این دولت به استانبول کشید. اما میرزا كوچك خان با عقیده اتحاد اسلام به گیلان رفت و در جریان جنگ بین الملل تشکیلاتی در رشت و جنگل فومن به نام اتحاد اسلام راه انداخت و مقداری اسلحه توسط دعاة ترك و کارگزاران آلمانی به او رسید. در اواخر جنگ بین الملل عده او معتنا به شد و بعد از خاتمه جنگ کارش به جایی رسید که توانست جلو قوای روس را که می خواستند بعد از انقلاب به روسیه بازگردند بگیرد و حتی برای قوای انگلیس که خیال عبور از انزلی به سوی بادکوبه را داشتند اسباب تشویش خیال شود و کاری کند که آنها ناچار شوند با او کنار آیند... و عاقبت کارش به جایی رسید که اگر می خواست حقیقتاً می توانست به تهران حمله کند و به کمک آزادیخواهان ناراضی حکومت مرکزی را براندازد. ولی این کار را نکرد و فرصت از دست رفت... بالجمله مرحوم میرزا مردی بود مذهبی و غالباً استخاره می کرد و نظراتش محدود بود.^۳

*

هدف جنگلیها در نخستین سالهای تشکیل این گروه در چند کلمه خلاصه می شد:

- (۱) اخراج نیروهای بیگانه از خاک ایران؛
- (۲) برقراری امنیت و عدالت اجتماعی در داخله کشور؛
- (۳) مبارزه با خودکامگی و استبداد.

اما در کنگره کسا (منعقد به سال ۱۲۹۹ هـ. ش.) روش اجتماعیون (سوسیالیستها) انتخاب و مشی آینده جنگل روی مرام و اصول سوسیالیزم بنیانگذاری شد. جنگلیها مصمم بودند مادام که به هدفشان نرسیده و موفق به اخراج نیروهای بیگانه از خاک ایران نشده اند به آرایش سر و صورت نپردازند و بنا بر این در طول مبارزات جنگل همه شان با موهای انبوه و ژرلیده و ریشهای دراز مشغول فعالیت نظامی بودند. پس از آن که کار نهضت بالا گرفت و افسران تعلیم یافته و آشنا به فنون نظامی (ترك - آلمانی - ایرانی) به خدمت جنگلیان درآمدند در شکل و سیمای نفرات هم تغییری داده شد و اغلب آنها به شکل نظامیان حرفه ای درآمدند. مع الوصف، حتی در همین دوره نیز جمعی از جنگلیان قدیم، و در رأس آنها خود میرزا کوچک خان، همان لباس و هیئت پیشین را حفظ کردند و در عکسهائی که از آن دوره مانده این وضع به خوبی مجسم است.

مرامنامه گروه جنگل

مشی سیاسی جنگلیان را از روی مرامنامه ای که از آنها باقی مانده به خوبی می توان درك کرد.

در ماده اول مرامنامه جمعیت جنگل حق حاکمیت ملت (متمرکز در مجلس شورای ملی) کاملاً تصریح شده است. نیز اعلام شده است که کلیه اتباع کشور، بی هیچ گونه فرق نژاد و مذهب، از مزایای حقوق مدنی بهره مند هستند. این حقوقها (حقوق مدنی افراد) در ماده دوم مرامنامه تصریح گردیده که عبارتند از:

الف) مصونیت افراد و خانه های آنها از هر نوع تعرض مقامات دولتی جز در مواردی که قانون اجازه جستجوی خانه یا جلب صاحبخانه را بدهد.

ب) نساوی زن و مرد در کلیه حقوق مدنی و اجتماعی.

ج) آزادی فکر، آزادی عقیده، آزادی کلام، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات،

آزادی مسافرت، و آزادی شغل، برای تمام شهروندان کشور. طبق ماده سوم هر شهروند ایرانی که به سن ۱۸ رسیده باشد حق انتخاب کردن و از ۲۴ سالگی به بعد حق انتخاب کردن و انتخاب شدن هر دو را احراز می کند. در ماده چهارم مرامنامه جمعیت، طرح زیربنای اقتصاد کشور بر مبنای ملی شدن املاک تحت تصرف دولت (خالصجات) و ملی شدن رودخانه‌ها و مراتع و جنگلها و معادن و کارخانه‌ها پیش بینی شده و مالکیت خصوصی در زمینهای کشاورزی به شرطی که محصول این زمینها عاید تولید کننده شود تأیید گردیده است.

ماده پنجم صراحت دارد به اینکه دادن تعلیمات ابتدایی رایگان به کلیه کودکان مملکت از وظایف اجباری دولت است. تحصیلات متوسطه و عالی فقط در اختیار آن گروه از جوانان کشور که از استعداد و برازندگی بیشتری برخوردار هستند قرار می گیرد و هزینه تحصیلات آنها کلاً بر عهده دولت است. در همین ماده (ماده ۵) تنکیک روحانیت از سیاست تصریح و در همان حال آزادی ادیان مختلف اعلام گردیده است. مرامنامه جمعیت به پرورش دسته جمعی جوانان توجه خاصی دارد و در ماده هفتم رسماً اعلام شده است که: ورزش و مشق نظامی در دبستانها و دبیرستانهای کشور باید اجباری باشد. نیز تأسیس دانشکده افسری به عنوان یکی از مهمترین هدفهایی که زمامداران کشور باید در فکر اجرای سریع آن باشند در این ماده تصریح و توصیه شده است.

در ماده هشتم تهیه کار برای تمام افراد سالم کشور و ریشه کن کردن رسوم گدائی و مفتخواری و بیکاری پیش بینی شده است.

ماده نهم روی تأمین بهداشت همگانی و تأسیس بیمارستانهای عمومی و رعایت بهداشت در هتلها و کارخانه‌ها، مخصوصاً جلوگیری از صرف نوشابه‌های الکلی، و منع استعمال افیون و سایر مواد مخدر تأکید دارد.

آغاز مبارزه میرزا کوچک خان علیه روسها

مبارزه جنگلیها علیه نیروهای روسیه تزاری در ایران از اواسط جنگ جهانی اول شروع شد. آفسیکوف (سرکنسول روسیه در گیلان و فرماندار حقیقی آن ایالت) به حاکم رشت (حشمت الدوله) فشار می آورد که این غائله را در نطفه خاموش کند. در این تاریخ دو حزب نسبتاً مقتدر در رشت فعالیت سیاسی داشتند: حزب دموکرات و

حزب اتحاد و ترقی. اغلب اعضای این دو حزب باطناً طرفدار نهضت جنگل بودند. مفاخر الملك رئیس شهر بانی رشت که از طرف روسها به این سمت منصوب شده بود (زیرا گیلان در اشغال نظامی روسها بود و حکام حقیقی این ایالت آنها بودند) دارطلب شد که شخصاً به جنگ جنگلیها برود و ریشه تشکیلات آنها را بکند. این لشکرکشی به نتیجه نرسید و خود مفاخر الملك کشته شد.

قنسول روس سپس تصمیم گرفت گروهی از قزاقان روسی را که در بیرحمی شهرت داشتند برای قلع و قمع تشکیلات جنگل بفرستد. این نیرو نیز شکست خورد و بقدری اسب و اسلحه متعلق به آنها بدست جنگلیها افتاد. فاتحان جنگل با اسراء مخصوصاً با قزاقان اسیر ایرانی به خوبی رفتار کردند و از این رهگذر بر نیکنامی خود افزودند. از چشم مقامات اشغالگر روس قضیه آن چنان اهمیتی پیدا کرد که آفسیکوف مقامات مرکزی تهران را مجبور ساخت به طور جدی با تشکیلات جنگل روبرو گردند. در نتیجه فشار و تأکید او بود که در حدود چهار هزار قزاق سوار و پیاده و توپخانه به فرماندهی کالچوک ارف به جنگل اعزام شد. عده‌ای از فتودالهای محلی نظیر امیر مقتدر طالشی و برهان السلطنه طارمی نیز با قوای خود ستونهای اعزامی مرکز را تقویت می کردند.

در این جنگ شکست سختی به قوای جنگل وارد شد و عده‌ای از بهترین افراد میرزا کوچک خان کشته شدند و بقیه به غارها و شکاف کوهها پناه بردند. سرمای شدید زمستان عده زیادی از این متواریان را از پا در آورد که یکی از آنها عنایت خواهرزاده خرد میرزا بود. جنگلیها شکست خوردند ولی قلع و قمع نشدند.

رئیه مستوفی الممالک نسبت به جنگلیها

مرحوم میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) که نخستین کابینه زمان جنگ خود را در ۲۶ مرداد ۱۲۹۴ ش. ه. تشکیل داد یکی از آن رجال میهن پرست ایرانی بود که خط مشی سیاسی کشورش را بی توجه به حب و بغض بیگانگان تعیین می کرد و به نظرات و قضاوتهای آنها در باره نهضتهای داخلی کشور چندان اهمیتی نمی گذاشت. مرحوم مستوفی از همان اول کاری برده بود که تشکیلات جنگل (در اوضاع و شرایط آنروزی ایران) نه تنها مضر نیست بلکه تا حدی سودمند هم هست. اما سفارت روس در تهران جنگلیها را کماکان به چشم متجاسران خطرناک که منافع دولت تزاری را در

شمال ایران تهدید می کردند، می نگر یست و به دولت ایران فشار می آورد که با اعزام قوای مکفی به شمال، این نهضت مزاحم را ریشه کن سازد.

بنابر این در دوران زمامداری مستوفی که بیش از شش ماه طول نکشید، دولت مرکزی هیچ گونه اقدام شدید نظامی علیه چریکهای مسلح جنگل صورت نداد. اما کابینه محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) که تقریباً هشت ماه بعد روی کار آمد، به علت داشتن روابط بسیار نزدیک با روسها، خیلی زود به دام تحریکات عمال تزاری گرفتار شد و تصمیم گرفت خوانین اطراف گیلان را نظیر اسعدالدوله زنجانی و جهانشاه خان امیر افشار را همراه ششصد تن از قزاقان ایرانی برای سرکوبی قوای جنگل و قطع کامل ریشه آنها اعزام دارد.

فرماندار گیلان حشمت الدوله که مردی مؤمن و متدین بود و جنگلیها را مردمانی میهن پرست و خدمت گزار می دانست، به مرکز فشار آورد که از سیاست برخورد نظامی با قوای جنگل احتراز شود و قول داد که با مذاکره شخصی با سران جنگل اوضاع رشت و شمال کشور را اصلاح کند. در ملاقاتی که میان حشمت الدوله و نمایندگان جنگل در فومن صورت گرفت حشمت الدوله آنها را متقاعد ساخت که عملیات چریکی قوای جنگل که دولت مرکزی را رویاروی سفارت روس قرار داده بیفایده است و نباید کاری کرد که حکومت تهران، تحت فشار روسها، ناچار به اقدام قاطع نظامی گردد. فرماندار گیلان پس از گرفتن قول قطعی از سران جنگل که از عواید املاک منتسب به رعایای روس چیزی گرفته نشود (چون در آن تاریخ عده زیادی از مالکان و تجار ثروتمند گیلانی با استفاده از مزایائی که کاپیتولاسیون برای اتباع خارجی، مخصوصاً اتباع روسیه، ایجاد کرده بود تابعیت و گذرنامه روسی داشتند) به رشت برگشت و گزارش عملیات خود را به تهران مخابره کرد.

اما کنسول دولت تزاری در رشت باطناً با این اقدام حشمت الدوله موافق نبود و تصمیم قطعی داشت نهضت جنگل را ریشه کن سازد. موقعی که خبر رسید قوای روس در غرب کشور دست به یغما و چپاول زده اند، جنگلیها به عنوان معارضه به مثل به عده ای از سر بازان روسی بین راه رشت و انزلی حمله کردند و پس از وارد کردن تلفات به دشمن و گرفتن تعدادی تفنگ و فشنگ از آنها به پایگاههای خود در جنگل بازگشتند. به این ترتیب زحمات حشمت الدوله به هدر رفت که هیچ، روسها به حکومت مرکزی فشار آوردند که این شخص حتماً باید از حکومت گیلان برداشته شود.

جانشین حشمت الدوله مردی بود به نام مفاخر الدوله که از همان اول کار حاضر بود به ساز و رسها بر قصد و لذا پس از ورود به حوزه حکومتش در گیلان نغمه مخالفت علنی با تشکیلات جنگل را سرداد.

گروگان گرفتن حاج محسن خان امین الدوله

یکی از اقدامات انقلابی سران جنگل که در رمضان سال ۱۳۳۵ ه. ق. اتفاق افتاد و اعیان و اشراف مملکت را به هراس انداخت، گروگان گرفتن محسن خان امین الدوله (داماد مظفرالدین شاه و پدر دکتر علی امینی) بود که از مالکان طراز اول گیلان بشمار می رفت. فخرائی در کتاب خود می نویسد: «موقعی که امین الدوله مشغول اجراء نقشه خود و مسلح کردن دهقانان لشت نشائی علیه نهضت جنگل بود قوای میرزا کوچک خان مانند اجل معلق بر سرش ریختند و دستگیرش کردند و سپس او را به حال اسارت به کسما بردند.» گرچه در آغاز امر جنگلیها مدعی بودند که امین الدوله را به جرم فعالیت‌های ضد انقلابی و اجحاف به رعایا و تلافی فشارهایی که به آنها وارد کرده است توقیف کرده اند، ولی پس از آنکه وی حاضر شد مبلغ هفتاد هزار تومان وجه نقد به عنوان «حق الاستخلاص» خود بپردازد همه آن اتهامات و معاصی سیاسی فراموش شد و امین الدوله اجازه گرفت دوباره به رشت باز گردد.

توسعه تشکیلات نظامی جنگل و استفاده از افسران خارجی

در این تاریخ (ژانویه ۱۹۱۸) که جنگ جهانی اول پا به آخرین مرحله خود می گذاشت، و کشورهای متحد (آلمان و اتریش و عثمانی) از هر وسیله‌ای برای تضعیف متفقین (روسیه و انگلستان و فرانسه) استفاده می کردند، سیاستمدار مقتدر عثمانی ژنرال انور پاشا (وزیر جنگ و مؤسس فرقه ترکهای جوان) که شنیده بود در قسمتی از شمال ایران (گیلان) جمعیتی به نام اتحاد اسلام تشکیل یافته است و این جمعیت با دشمن دیرین آنها روسیه تزاری می جنگد، تصمیم گرفت با فرستادن مقداری اسلحه و مهمات آنان را تقویت نماید.

هدیه انور پاشا عبارت بود از سیصد قبضه تفنگ، مقدار هنگفتی فشنگ، یک جلد کلام الله مجید، یک ساعت بغلی، و شمشیری مرصع از طلا که روی تیغه‌اش نوشته بود: ایران مجاهد لری بن رئسی میرزا کوچک خان هدیه اولیور.

بنابه خواهش میرزا چهارتن از افسران ترك به جنگل آمدند و به تربیت افراد جنگل پرداختند. این چهار نفر که اسامی شان در اسناد جنگل محفوظ است عبارت بودند از: مین باشی (سرگرد) یوسف ضیاء بیگ، یوزباشی (سروان) یعقوب بیگ، گروهان عمر افندی، گروهان عثمان افندی.

افسران اعزامی ترك مدتها در جنگلهای گیلان میان قوای جنگل بسر بردند و در جنگهائی که میان جنگلیها و روسها به وقوع پیوست به طور مؤثر شرکت داشتند. سپس به موجب قرارداد آتش بس که به سال ۱۳۳۶ هـ. ق. میان جنگلیها و فرماندهان انگلیسی مقیم ایران منعقد شد (و عنقریب به جزئیات آن می‌رسیم) از ادامه خدمت معاف شدند و به میهن خود بازگشتند. ژنرال دنسترویل (فرمانده قوای انگلیس در ایران) در خاطرات خود می‌نویسد:

به قراری که شهرت دارد میرزا كوچك خان خیلی در مذهب متعصب است و از لحاظ هوش و عقل هم برجستگی خاصی ندارد. مع الوصف به عقیده من وطن پرستی است حقیقی که امثالش در ایران کمیاب است. قریب بیست نفر افسر آلمانی و اتریشی و عثمانی دورش را گرفته و او را آلت پیشرفت مقاصد خود قرار داده‌اند. میرزا تصور می‌کند که این اشخاص در خدمت او هستند و برای پیشرفت مقاصد جنگل کار می‌کنند، غافل از اینکه همه آنها در فکر مصالح کشورهای خود هستند و در جریان اقداماتی که انجام می‌دهند به اصل کار وی لطمه می‌زنند و تمام هوش و درایتشان صرف پیشبرد اغراض شخصی می‌شود.^۴

همین ژنرال در جایی دیگر از کتابش تشکیلات جنگل را به باد مسخره می‌گیرد و می‌نویسد:

نهضت جنگل از طرف میرزا كوچك خان انقلابی معروف که يك ایده آلیست با شرف و با ایمان است تشکیل یافته. پروگرام او حاوی همان افکار و همان مرامهای مبتذل و غیر قابل تحمل است. منجمله آزادی،

۴. یادداشتهای سرلشکر دنسترویل، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

مساوات، برادری، ایران مال ایرانیان است، دورباد خارجی، و از این قبیل شعارها. تصریح سایر مواد برنامه او بیفایده است چون هم طولانی است و هم دروغ محض. دنیا از دست این مرامها به ستوه آمده است.^۵

*

اکنون تقریباً تمام سرزمین گیلان به دست جنگلیها افتاده بود و دامنه تشکیلات آنها از يك سو به مرز آذربایجان می رسید و از سوی دیگر به مازندران و نور و کجور می پیوست.

در اجرای ماده هفتم مرامنامه جمعیت و برای تربیت افسران جزء مدرسه‌ای در گوراب زرمخ تأسیس گردید که ریاست آن با ماژور فن پاشن^۶ آلمانی بود. ستوان اشتריך اطریشی و چند افسر آلمانی دیگر منجمه ستوان اشنایدرو ستوان والتریش زیر دست فن پاشن کار می کردند. اینان همگی از زندان روسها فرار کرده و با شنیدن نام و آوازه جنگلیها به گوراب زرمخ و کسما (مرکز تأسیسات نظامی جنگل) روی آورده بودند. قطع نظر از این گروه افسران خارجی، يك عده از افسران میهن پرست ایرانی هم با قوای جنگل همکاری داشتند. «جوانان پرشور گیلانی کانونهای گرم خانوادگی را رها کرده برای فرا گرفتن تعلیمات نظامی و آماده شدن به خدمت میهن، راه گوراب زرمخ را پیش گرفتند.»^۷

از این تاریخ به بعد جنگلیها که می دیدند کم کم دارند به هیئت حاکمه شمال تبدیل می شوند، شروع به دادن تشکیلات اداری در مناطق تحت قدرت خود کردند. رسیدگی به امور داخلی به میر شمس الدین وقاری (وقار السلطنه)، اداره امور قضائی به عهده شیخ بهاء الدین املشی، بهداشت ارتش جنگل به عهده دکتر ابولقاسم فرید لاهیجانی واگذار شد و تعدادی مقامات دیگر نیز در اختیار عناصر مسئول قرار گرفت. اما:

مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را هیئت اتحاد اسلام تشکیل می داد که افرادش، به استثنای چند نفر، همه از علما و روحانیان بودند. این وضع که تعدادی روحانی زمام امور را به دست بگیرند و کارگردانی و رهبری

۵. همان، ص ۴۱.

6. Von Paschen

۷. ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۹۴.

انقلاب را عهده‌دار شوند به مذاق عده‌ای گوارا نیامد و لذا ترتیبی داده شد که نام «هیئت اتحاد اسلام» به «کمیته جنگل» تبدیل شود. در نتیجه این تغییر نام افراد غیر روحانی هم توانستند به عضویت هیئت اتحاد اسلام درآیند و اکثریت اعضای کمیته را بدست گیرند. افراد کمیته ۲۷ نفر بودند که همه‌شان در اوقات تشکیل جلسات حضور نداشتند.^۸

سقوط رژیم تزاری و آغاز تخلیه ایران از قوای روس

در این ضمن در روسیه انقلاب شد و تزار استعفا داد.^۹ دومین نخست‌وزیر دولت انقلابی روس، آلکساندر کرنسکی، در ژوئیه ۱۹۱۷ به فرماندهان قوای روس در ایران دستور داد که خاک ایران را تخلیه کنند و به روسیه بازگردند. خط سیر مراجعت سربازان روسی از مناطقی که تحت اشغال جنگلیها بود می‌گذشت و لازم بود قبلاً قراردادی در این باره میان فرماندهان روسی و زعمای جنگل بسته شود تا عقب‌نشینی سربازان روسی به اصطکاک مسلح منجر نگردد. این قرارداد بسته شد و تخلیه ایران از قوای تزاری آغاز گردید. شهر رشت به تصرف قوای جنگل درآمد و امیر عشایر خلخانی که رابطه‌ای نزدیک و دوستانه با جنگلیها داشت به حکومت رشت منصوب گردید. سایر رؤسای درایر نیز از میان افرادی که مورد اعتماد جنگلیها بودند انتخاب شدند. اندکی بعد از این قضایا کابینه دوم وثوق الدوله، معروف به کابینه قرارداد، در تهران روی کار آمد (۱۵ مرداد ۱۲۹۷ هـ. ش. هفتم اوت ۱۹۱۸).

نخست‌وزیر جدید، سید محمد تدین بیرجندی را که مردی سخنور و چرب‌زبان بود از طرف دولت برای مذاکره با جنگلیها اعزام داشت. تدین پس از رسیدن به رشت، به‌وسیله میرزا مهدی‌خان فرخ (معتصم‌السلطنه) که در این تاریخ کارگزار

۸. ابراهیم فخرانی، همان کتاب، ص ۹۷.

۹. انقلاب روسیه در دو مرحله انجام گرفت. در مرحله اول افسران ارشد روسی که وجود تزار و همسر آلمانی او را بزرگترین عامل نارضایتی ملت روس می‌شمردند امپراتور را وادار به استعفا کردند (پانزدهم مارس ۱۹۱۷). دولت موقتی به ریاست پرنس لوووف، از لیبرالهای خوشنام روسیه، تشکیل یافت که در آن آلکساندر کرنسکی وزیر دادگستری بود. در ماه ژوئیه همین سال کرنسکی به جای لوووف نخست‌وزیر شد. در ماه اکتبر ۱۹۱۷ کمونیست‌ها تحت رهبری لنین کودتا کردند و حکومت کرنسکی را برانداختند. با سقوط کرنسکی حکومت پارلمانی که تازه برقرار شده بود فروپاشید.

گیلان بود از میرزا کوچک خان وقت ملاقات گرفت. اما مذاکراتی که انجام داد بر خلاف انتظارش به موفقیت نینجامید و تدین با همه فصاحت کلام و فوت استدلال نتوانست پیشوای جنگل را وادار به کنار آمدن با حکومت و ثوق الدرله سازد و لذا مأیوس و ناکام به تهران بازگشت. هنگامی که دوستانش در حزب دموکرات از او پرسیدند وضع گیلان را چگونه یافته است با دو کلمه مختصر جواب داد: «جنگل مولا بود!»

نقشه انگلیسیها برای کمک به نیروهای ضد کمونیستی روسیه از راه قفقاز فرماندهان ارثش روسیه در ایران (ژنرال باراتف و ژنرال پیچراخف) در این تاریخ در وضعی ناگوار قرار داشتند، زیرا لنین و همکاران وی پس از قبضه کردن حکومت در روسیه پیمان آتش بس را با آلمان و متحدین وی (اتریش و عثمانی و بلنارستان) امضا کرده بودند و به تمام سربازان روسی در تمام جبههها دستور داده شده بود بیدرنگ دست از جنگ بردارند و به کشور خود بازگردند. حتی به آنها اجازه داده شده بود در صورت مخالفت فرماندهان با اجرای این دستور، خود آن فرماندهان را به نفل رسانند.

در نیال این وضع، روابطی بسیار نزدیک میان فرماندهان انگلیسی و افسران سلطنت طلب روسیه در ایران برقرار شد. از آنجا که قوای ژنرال باراتف به سرعت روبه تحلیل می رفت و سربازانش در مضیقه شدید مالی قرار داشتند، انگلیسیها کمکهای مالی لازم را در اختیار فرمانده مزبور گذاشتند. اما پیچراخف که فرماندهی مقتدر و کاردان بود فقط به نیروی شخصیت و لیاقت ذاتی که داشت توانست آن ۱۲۰۰ سرباز روسی را که تحت اختیارش بود تقریباً دست نخورده نگاهدارد، در ماه مارس ۱۹۱۸ آخرین سربازان باراتف خاک ایران را ترک کردند و پس از رفتن آنها سربازان پیچراخف شروع به بیتابی برای بازگشت به وطن کردند، خود پیچراخف بی میل نبود در رأس سربازانش به روسیه بازگردد در جنگهای ضد انقلابی کشورش که کم کم داشت شروع می شد بطور مؤثر شرکت کند. ژنرال سرپرسی سایکس در تاریخ خود می نویسد که اگر پیچراخف به تصمیم خود جامه عمل پوشانده و خاک ایران را ترک کرده بود جنگلیها به سهولت می توانستند قزوین را بگیرند و سپس به اتفاق نیروهای مسلح عثمانی که احتمالاً به کمکشان می آمدند به سوی تهران پیشروی کنند و این همان نظری است که چهارم آن را تأیید می کند. ولی ژنرال

دنسترویل انگلیسی که مأموریت داشت خود را به قفقاز برساند روسها را وادار به تغییر تصمیم کرد و از آنها قول گرفت که خاک ایران را تا رسیدن قوای کمکی بریتانیا (برای حمله به قفقاز) ترك نکنند.

در این تاریخ میرزا کوچک خان بیشتر در فکر تنظیم روابط خود با فرماندهان روسی بود و از سربازان معدود ژنرال دنسترویل که هیچ گونه قوای کمکی برایشان نرسیده بود ترسی نداشت. لذا نمایندگان از جنگل برای مذاکره با ژنرال پیچراخف به ستاد وی اعزام شدند تا از طرف میرزا کوچک خان به وی اطمینان بدهند در صورتی که بازگشت سربازان روسی به اوطانشان بانظم و انضباط صورت گیرد، هنگام عبور از خاک گیلان هیچ گونه مزاحمتی برایشان ایجاد نخواهد شد. پیچراخف ضمن تشکر از این پیام، سؤال کرد آیا این تسهیلات فقط اختصاص به قوای نظامی روس دارد یا اینکه شامل نیروهای انگلیسی نیز می شود که پشت سر قوای روس در حرکتند؟ نمایندگان جنگل پاسخ دادند که مأموریت آنها محدود به تضمین امنیت سربازان عقب نشین روسی است و عبور نظامیان انگلیسی را موقوف به مراجعه جنگل و اخذ دستورات جدید از میرزا کوچک خان کردند.

حمله جنگلیها به رشت و دستگیری کنسول انگلیس و رئیس بانک شاهی گیلان
در همین تاریخ سرگرد نوئل افسر سازمان جاسوسی انگلیس مأموریت یافت به قفقاز برود و اطلاعاتی را که فرماندهی قوای بریتانیا در ایران از وضع جمهوریهای نو بنیان آن منطقه لازم داشت تهیه کند. این شخص با لباس غیر نظامی به بادکوبه رفت و در آنجا وضع خراب شائومیان رهبر ارمنی قفقاز را که در این تاریخ در رأس يك حکومت پوشالی کمونیستی در بادکوبه قرار داشت از نزدیک دید و بیدرنگ به ایران بازگشت تا مرده این وضع را به فرماندهان مافوقش برساند، او که مردی نحیل و بیش از اندازه آینده نگر بود از آنجا که می دانست سران جنگل به این آسانی به نیروهای بریتانیا اجازه نخواهند داد تا از خاک گیلان (برای حمله به قفقاز) بگذرند، به فکر منهدم کردن سازمان جنگل افتاد و برای این کار راهی بهتر از ترور کردن خود میرزا کوچک خان به نظرش نرسید. اما عمال مخفی جنگل که مراقب فعالیت های مظنونش بودند توانستند بموقع دستگیرش کنند و او را تحت الحفظ به جنگل گسیل دارند.

پس از خنثی شدن این توطئه، جنگلیها به رشت حمله بردند و مك لارن کنسول

انگلیس و سرگرد اوک شات رئیس بانک شاهی رشت را به گروگان گرفتند و به جنگل بردند. این دونفر سرانجام موفق به فرار شدن ولی سرگرد نوئل که او هم توانسته بود از توقیفگاه خود در جنگل بگریزد دوباره دستگیر و به جنگل بازگردانده شد.

در ماه ژوئن ۱۹۱۸ سرانجام نیروهای کمکی که فرماندهی قوای انگلیس در ایران لازم داشت از بغداد رسید و به ژنرال پیچراخف دستور داده شد به چریکهای جنگل که در گردنه منجیل و کرانه سفید رود متمرکز بودند حمله کند. جنگلیها شکست خوردند و به داخل جنگل عقب نشینی کردند. یک ماه بعد، در بیستم ژوئیه ۱۹۱۸ که قوای پیچراخف ایران را ترک کرده و رهسپار قفقاز شده بودند نیروهای میرزا کوچک خان به خیال اینکه ستون فقرات نظامی انگلیس پس از رفتن پیچراخف شکسته شده است به ۴۵۰ سرباز انگلیسی که در حومه رشت اردو زده بودند حمله ور شدند و خود شهر را نیز اشغال کردند. اما این جنگ به شکست فاحش جنگلیها انجامید و تلفات سنگین به آنها وارد شد به طوری که ناچار شدند قرارداد آتش بس با قوای انگلیس ببندند.

برای مذاکره در باره شرایط آتش بس، کلنل ماتیوس فرمانده قوای انگلیس در گیلان به اتفاق مستر مایر نماینده سیاسی آنها روز سیزدهم اوت ۱۹۱۸/۲۲ مرداد ۱۲۹۷ ه.ش. با نمایندگان جنگل ملاقات کرد و پس از مذاکرات ممتد سرانجام قرارداد متارکه جنگ در هشت ماده تنظیم و امضا شد. مواد این معاهده نشان می دهد که وضع جنگلیها در مقابل قوای انگلیس فوق العاده ضعیف و دشوار بوده و گرنه چنین شرایطی را هرگز نمی پذیرفتند. این است قسمتهای مهم قرارداد آتش بس:

(۱) نمایندگان کمیته اتحاد اسلام (جنگلیها) متعهد می شوند که قوای مسلح در شاهراه قزوین - انزلی که معروف به جاده عراق است و در نزدیکیهای آن نگاه ندارند. توضیح آنکه قوای جنگل آزادند از عبور هر نوع قوای مسلح دیگر (غیر از قوای بریتانیا) ممانعت بعمل آورند.

(۲) نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می شوند افسران خارجی (ترکها و آلمانها و اتریشیها) را که در خدمت قوای جنگل هستند اخراج کنند و در آتیه نیز از دولتهایی که با انگلستان در حال جنگند، صاحبمنصب و مستشار نظامی استخدام نکنند.

(۳) نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند که خواربار مورد نیاز قوای انگلیس را که در گیلان مستقر هستند تأمین نمایند. نمایندگان نظامی انگلیس نیز به نوبه

خود متقبل می شوند که افراد مسلح یا غیر مسلح برای جمع آوری خواربار به شهرها و دهکده‌های گیلان اعزام ندارند.

(۴) نمایندگان اتحاد اسلام متقبل می شوند اسرای انگلیسی را که عبارتند از سرگرد نوئل (افسر انتلیجنس سرویس) و ستوان موریس و سروان شامانف و سروان استریک و صمصام الکتاب (منشی کنسولگری بریتانیا در رشت) همه را به مقامات انگلیسی برگردانند و اسرای کمیته اتحاد اسلام را در هر نقطه گیلان که باشد تحویل بگیرند.

(۵) نمایندگان نظامی انگلیس متعهد می شوند که در امور داخلی ایران مداخله نکنند مگر در صورتی که ایرانیها با دشمنان انگلیس هم‌دست شوند و بر ضد انگلستان کار کنند.

(۶) نمایندگان ارتش انگلیس قول می دهند به هیچ وجه از عملیات کمیته اتحاد اسلام مادام که این عملیات به نفع دشمنان انگلیس نام نشود جلوگیری نکنند.

با توجه به شرایط مندرج در این قرارداد است که سرپرسی سایکس با لحنی طعن آمیز در کتابش می نویسد: «پس از شکستی که جنگلیها از ما خوردند رئیس آنها میرزا کوچک خان حاضر شد به عنوان مقاطعه کار برای تهیه ملزومات ما در گیلان کار کند.»^{۱۰}

این نوع تعبیر مطلب کاملاً مغرضانه است زیرا انگلیسیها برای تأمین ملزومات خود با پوهای هنگفتی که در اختیار داشتند بازار سیاه برنج و گندم در گیلان بوجود آورده بودند و محترمان بی انصاف رشت قسمت عمده آذوقه مردم شهر را به انگلیسیها می فروختند. میرزا کوچک خان با دادن تعهد رسمی که خود احتیاجات خواربار قوای انگلیس را تأمین کند ترانست این بازار سیاه را بشکند و انگلیسیها را از معامله با سوداگران نامسئول که شهری را دچار قحط و غلا کرده بودند منصرف سازد. بنابر این اگر دقت کنیم عملش، لااقل از این حیث، کاملاً به نفع مردم گیلان تمام شد.



در این ضمن مساعی وثوق الدوله برای کنار آمدن با میرزا کوچک خان همچنان ادامه داشت و حتی وعده حکومت گیلان (به شرط تحویل اسلحه و تسلیم شدن به

قوای نظامی دولت) به وی داده شد. اما میرزا که وثوق الدوله را خوب می شناخت و از سیاست آنگلو فیلی او خبر داشت سر تمکین فرود نیاورد. وثوق الدوله از این راه که مایوس شد سردار معظم خراسانی (عبدالحسین خان تیمورتاش) را به حکومت گیلان منصوب کرد. شدت عملی که تیمورتاش در این مأموریت به خرج داد تقریباً جنبه ضرب المثل در گیلان پیدا کرده و در تمام کتب تاریخی مربوط به این دوره ذکر شده است. حقیقت این است که انگلیسیها در این تاریخ خیال عند قراردادی با حکومت وثوق الدوله را داشتند که اگر امضاء می شد اداره امور ایران را عملاً به دست انگلیسیها می انداخت و مقامات سیاسی انگلیس دیگر حاضر نبودند در ایران آیند، با نیروهای مسلح محلی نظیر قوای جنگل سروکار داشته باشند. از این جهت رویه آنها نسبت به میرزا کوچک خان دفعتهاً عوض شد و در نامه ای که سرهنگ ویکهم رئیس اداره سیاسی انگلیس در گیلان به وی نوشت با اشاره به قرارداد ۲۲ مرداد ۱۲۹۷ (منعقد بین مقامات نظامی انگلیس و قوای جنگل) و بالحنی که کاملاً عوض شده بود به میرزا اطلاع داد:

بر کارگزاران دولت انگلستان ثابت شده است که مقاصد شما نسبت به دولت ایران صادقانه نیست. با اینکه نمایندگان ما کراراً تأکید کرده و اندرز داده اند که با دولت مرکزی کنار بیایید، معهداً چنین صلاح دیده اید که به نصایح دوستانه ما اعتنا نگذارید. بنابراین محض اینکه راه بهانه و دستاویز مسدود شود مناسب دانستیم توضیحی صادقانه درباره وضعی که پیش آورده اید به شما بدهیم. چون تسلط دولت انگلستان به کشور شما کاملاً دوستانه و مساعد به حال ملت ایران می باشد لذا برای کارگزاران دولت انگلیس غیر ممکن خواهد بود از این به بعد با آن دسته از رعایای ایران که دست به طغیان علنی علیه پادشاه مملکت و دولت مرکزی زده اند روابط دوستانه داشته باشند. بنابراین اگر رویه کنونی خود را عوض نکنید نه فقط دوستی و حسن نظر کارگزاران دولت انگلیس را از دست خواهید داد، بلکه باید منتظر باشید که آنها رسماً با حکومت گیلان بر ضد شما همکاری کنند.... لذا چنین مناسب دانستیم برای آخرین بار این نصیحت مشفقانه را به شما بدهیم و تأکید کنیم که هر چه زودتر با حکومت ایران کنار بیایید و کمترین مسامحه ای در این باره از خود نشان ندهید. اگر شما

که میرزا کوچک خان باشید این اندرز صادقانه ما را گوش کنید متقابلاً قول می‌دهیم که دولت انگلستان مساعی جمیل خود را نزد اولیای دولت ایران بکار برد که کوچکترین صدمه‌ای به شخص شما و همراهانتان وارد نشود. اما اگر به عللی احساس می‌کنید که قادر به کنار آمدن با دولت مرکزی نیستید پس لا اقل خاک ایران را ترك کنید و ما قول می‌دهیم که شما را در بین‌النهرین (عراق عرب) با کمال احترام و آبرو مندی به عنوان پناهنده سیاسی بپذیریم. جواب این مراسله را در عرض پنج روز آینده یعنی تا سیزدهم فروردین انتظار دارم و در صورت نرسیدن جواب تا آن تاریخ، چنین نتیجه خواهم گرفت که نصیحت ما را نپذیرفته‌اید.

[سرهنک ویکهم رئیس اداره سیاسی انگلیس در رشت.]

قبل از انقضای ضرب‌الاجل موعود (سیزدهم فروردین ۱۲۹۸) هواپیماهای انگلیس اعلامیه‌ای بر شهر رشت فروریختند که در آن يك بار دیگر از رهبران نهضت جنگل و هیئت اتحاد اسلام دعوت شده بود که تسلیم شوند و از طرف مقامات انگلیس قول داده می‌شد که در صورت تسلیم شدن، نگذارند دولت مرکزی آسیبی به آنها برساند.

پیدایش اختلاف و دودستگی میان سران جنگل

در این تاریخ میان خود جنگلیها اختلاف و دودستگی افتاده بود. مجاهدان چریک کسما (طرفداران حاج شیخ احمد کسمائی از رهبران معروف نهضت جنگل) علناً از میرزا بد می‌گفتند و چریکهای مسلح مرزانیز ایرادات متقابل نسبت به حاج احمد و پیروان او داشتند و آنها را به عنوان «مرنجعان کهنه فکر» و «مخالفان برنامه‌های انقلابی جنگل» معرفی می‌کردند. نتیجه این وضع، پیدا شدن شکاف در جبهه جنگل و حرکت شیخ محمود کسمائی (برادر شیخ احمد) به تهران، اعلام تسلیم شدن جناح مخالف میرزا، و اخذ تأمین نامه از حکومت مرکزی بود. و ثوق الدوله تسلیم شدن شیخ احمد و شرایط پیشنهادی او را پذیرفت و تأمین نامه‌های لازم به اسم وی و همکارانش صادر کرد. با جدا شدن شیخ احمد از میرزا کوچک خان، انتظامات جنگل بهم ریخت. میرزا و یارانش که در این تاریخ در فومن اقامت داشتند از آنجا که احساس می‌کردند

عنقریب در محاصره مشترک دولت و قوای نظامی انگلیس قرار خواهند گرفت، تصمیم گرفتند فوونات را تخلیه کنند و در لاهیجان به قوای دکتر حشمت (از رهبران نهضت جنگل) پیوندند. در ضمن این عقب نشینی که ناچار بودند با وسایل ناقص آن زمان، و در قایق‌هایی که به آنها «گامی» می گفتند، از سفید رود بگذرند، دچار حمله هواپیماهای انگلیس شدند و با دادن تلفات سنگین سرانجام خود را به لاهیجان رساندند.

اما در اینجا نیز بدشانسی دیگری نصیب میرزا شد زیرا یار و هم‌رزم دیرینش دکتر حشمت که از مبارزه‌های آنها ناپذیر جنگل خسته و فرسوده شده بود سرانجام از رویه شیخ احمد کسمائی پیروی کرد و با اخذ تأمین نامه کتبی از حاکم گیلان (تیمورتاش) که پشت قرآن نوشته، و برایش فرستاده بودند به اتفاق ۲۷۰ تن از همراهان مسلحش تسلیم گردید. معروف است میرزا کوچک خان پس از اینکه خبر نسلیم دکتر حشمت را شنید بی اختیار جمله «انا لله و انا الیه راجعون» بر زبانش گذشت، زیرا رفیق هم‌رزمش را با وصف تمام آن تأمین‌هایی که گرفته بود از دست رفته حساب می کرد. این پیش بینی میرزا بدبختانه درست در آمد زیرا دکتر حشمت پس از ورود به لاهیجان مورد انواع اهانتها قرار گرفت و سرانجام هم در رشت اعدام شد. سرنوشت حاج احمد هم بهتر از آن دکتر حشمت نبود، زیرا وی نیز انواع و اقسام اهانتها از دست مقامات دولتی دید و در اواخر عمر نابینا شد و به فقر و فاقه افتاد.

ضعیف شدن روحیه قوای جنگل

پس از نسلیم شدن حاج احمد، میرزا کوچک خان منطقه فوونات را ترك کرد و با قوای همراهش رهسپار حوزه «بیه پیش» شد. سپس موقعی که خبر اعدام دکتر حشمت را شنید به سوی نقاطی که خود نمی دانست کجاست روی آورد. در حالی که اتصالاً جای خود را عوض می کرد تا از تیررس قوای دولتی که مثل سایه مرگ دنبالش بودند دور باشد.

بتدریج روحیه قوای جنگل ضعیف شد. پیروان مسلح میرزا خسته و کوفته شده بودند و در نتیجه بیخوابی و محرومیت از وسایل تغذیه در جنگل، کم کم داشتند از پادر می آمدند. تقریباً از همه سو در محاصره قوای دولت بودند. غذای روزانه آنها در جنگل منحصر شده بود به مقداری برنج رشته، مغز گردو، و چیز دیگری گیرشان نمی آمد. به علاوه خط سیرشان مجهول و ارتباطشان در جنگل با هم قطع شده بود، به قول فخرائی:

يك دسته از دامنه می رفت، دسته دیگر به قله کوه متوجه می شد، و دسته سوم به دره سرازیر می گشت. جمعی در حال جنگ با قوای دولتی بودند و عدای مهبای گریز به طوری که در آخر کار بیش از هشت چریک مجاهد با میرزا بقی نمانده بود.^{۱۱}

فرمانده روسی نیروی قزاق ایران، سرهنگ تیکاچنکو، که قوای جنگل را تعقیب می کرد و غایت المرادش این بود که میرزا را شخصاً دستگیر کند، از راه خدنه و نیرنگ درآمد و در ۲۱ ذی الحجة الحرام ۱۳۳۷ هـ. ق. ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹ نامه ای بملو از تهدید و تحبیب به میرزا کوچک خان نوشت و از وی دعوت کرد که اسحله را به زمین گذارد و تسلیم شود، وگرنه خود و آن چند نفری که در کنارش هستند نابود خواهند شد:

اما چون شما را مردی وطن دوست، ایرانخواه، و عاقل و نیک نفس می دانم لذا با کمال اطمینان قول می دهم و به خدای متعال و شرف نظامی خود سوگند یاد می کنم که اگر دعوت مرا بپذیری و به من پناهند، شوی، و سایلی فراهم کنم که بقیه عمر را با کمال احترام و با مشاغل عالی به آسودگی زندگانی نمایی.

میرزا کوچک خان پاسخ تاریخی خود را به این نامه روز بعد (۲۲ ذی الحجة) برای تیکاچنکو فرستاد:

جناب سرهنگ تیکاچنکو رئیس هنگ قزاق تهران

دیر آمدی ای نگار سرمست. از صدر تا ذیل مرقومه ۲۱ ماه جاری را بادیده دقت خواندم. بنده به کلمات عقل فریبانه اعضا و اتباع این دولت (دولت وثوق الدوله) که منقور ملت هستند فریفته نخواهم شد. قبل از شما نمایندگان دولت انگلیس، یعنی همان کسانی که به دیگران رعد، جاه و مال دادند و قبالة مالکیت ایران را یکباره گرفتند، به من هم تکلیف کردند که تسلیم بشوم ولی حاضر نشدم. تهدید و تطمیع مرا از وصول به مقصد باز نداشت و نخواهد داشت. درسی که تاریخ به ما داده این است که اگر دولتی نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، آنوقت وظیفه ملت است که برای

۱۱. ابراهیم نخرایی، همان کتاب، ص ۲۰۱ تا ۲۰۳.

استخلاص وطن قیام کند. اما کابینه فعلی مملکت را در بازار بورس لندن به ثمن
بخس فروخته است.

در قانون اسلام به ما امر شده است وقتی که کفار خواستند به ممالک اسلامی
مسلط شوند مسلمانان باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلستان فریاد
می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم و باید دول ضعیف را اسیر حرص و
طمع و تابع مقاصد شوم خود سازم....

بنده و همراهانم در خط مشی مخالف شما و پیروانتان حرکت می کنیم. باید
دید سرانجام قضیه چه خواهد شد؟ آیا عقلای عالم به جسد کشته ما خواهند
خندید یا به فتح و پیروزی شما؟ تازه اگر یک فرد جاه طلب و اسیر هوای نفس
بودم پیش از آنکه به مواعید جنابعالی فریفته شوم، از خود می پرسیدم
سرنوشت نهائی آنهایی که فریب امان نامه های دولت را خوردند چه شد؟ و آیا
حاصلی جز رفتن بالای چو به دار، یا دچار شدن به حبس و تبعید نصییشان
گردید؟

اما اینکه از من تقاضای وقت ملاقات کرده اید باید عرض کنم که وعده
ملاقات گذاشتن با اشخاصی که به شرافت قول خود پایبند نیستند و نزدیک
شدن به حریم ندرت آنها، از قاعده عقل بدور است. حاکم حقیقی بین من و شما
فقط خداست.

[کوچک جنگلی]



زد و خورد اوتریاد (هنگ) تهران با بازمانگان قوای جنگل که اینک دوباره دور میرزا
کوچک خان جمع شده بودند و عده شان به سیصد نفر می رسید، و کوششهای آنها برای
دستگیر کردن میرزا، هیچ کدام به نتیجه نرسید و نوعی آتش بس غیر رسمی میان
طرفین برقرار شد. با استفاده از این موقعیت مساعد، وثوق الدوله احمد آذری را که
پس از فراخوانده شدن تیمور تاش به تهران کفیل حکومت گیلان شده بود، مأمور
مذاکره صلح کرد. پس از یک فقره مذاکره مقدماتی در جنگل که در آن دوتن از معتمدان
رشت از طرف حاکم گیلان شرکت داشتند سرانجام قرار ملاقاتی میان میرزا و آذری
گذاشته شد. در این ملاقات میرزا مسأله قرارداد ۱۹۱۹ را که وثوق الدوله چند ماه
پیش با انگلیسیها امضا کرده بود، پیش کشید و از آذری سؤال کرد: آیا عاقد چنین

قراردادی حن دارد در سرنوشت کشورش مداخله کند؟ گفت و شنودها بالأخره به این نتیجه رسید که مادام که مجلس شورای ملی افتتاح نشده و تکلیف قرارداد معلوم نگردیده، عملیات خصمانه از ناحیه طرفین موقوف شود و قوای جنگل کماکان اسلحه خود را در اختیار داشته باشند.

بحران مناسبات ایران و شوروی و اشغال گیلان

در سرتاسر بهار و تابستان ۱۹۲۰ ارتش نوبنیان شوروی (ارتش سرخ) که بر اثر تدبیر و فطانت تروتسکی وزیر جنگ شوروی نوسازی شده و به شکل يك قدرت عظیم دفاعی در آمده بود، در تمام جبهه‌های جنگ داخلی روسیه بر افسران و سربازان روس سفید که برای احیای مجدد رژیم تزاری می جنگیدند غلبه کرد و همه آنها را از حیز انتفاع اندخت. بعضی از این فرماندهان مغلوب و برخی کشته شدند. از میان آنها فقط ژنرال دنیکین بود که توانست خود را نجات دهد و با بقایای سپاهیان‌ش در کشتیهایی که متعلق به روسیه تزاری بود به خاک ایران پناهنده شود.

در بامداد روز سه‌شنبه ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰/۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ه. ش. سربازان ارتش سرخ تحت فرماندهی راسکالنیکف که قوای دنیکین را تعقیب می کردند پس از شلیک چند توپ به سوی غازیان در سواحل انزلی پیاده شدند. باینکه انگلیسیها در این تاریخ اسنحکاماتی در این ناحیه بنا کرده بودند، ولی چون تصمیم مقامات نظامی بریتانیا قبلاً گرفته شده بود که در صورت حمله احتمالی شورویها به خاک ایران قوای انگلیس نباید در مقابل آنها مقاومت مسلح به خرج دهد، (← سند شماره ۳۷۴ در مجموعه استاد سیاسی بریتانیا، ج ۱۳) لذا به محض بمباران غازیان و پیاده شدن نیروهای سرخ، این قوا طبق نقشه قبلی به سوی منجیل عقب نشست. دولت ایران به جامعه ملل شکایت و در عین حال اعلام کرد آماده است هیئتی به مسکو اعزام دارد تا در آنجا سر مذاکرات مستقیم را با زمامداران رژیم جدید شوروی باز کنند.

جیچرین وزیر امور خارجه شوروی به یادداشت اعتراض دولت ایران در بیستم ماه مه ۱۹۲۰ پاسخ داد و ورود قوای سرخ را به گیلان معلول توطئه‌های مأموران سیاسی و نظامی بریتانیا در ایران و همکاری حکومت و ثوق الدوله با نقشه‌های تهاجمی آنها بر ضد حکومت شوروی قلمداد کرد. وی در یادداشتی دیگر قول داد که به محض رفع شدن خطر حمله قوای دنیکین (از راه ایران) به قفقاز و خروج قوای بریتانیا از

ایران، شورویها نیز قوای خود را از ایالت گیلان فراخوانند.

در این ضمن سران جنگل پس از شنیدن خبر ورود قوای سرخ به انزلی، تشکیل جلسه دادند و به شور و مذاکره پرداختند. نتیجه مشاوره این شد که شخص مورد وثوقی از اعضای جنگل برای ملاقات راسکالنیکف به انزلی برود و گزارشی به میرزا بدهد که اعمال و روابط بعدی جنگلیان با مقامات اشغالگر شوروی در گیلان بر پایه آن گزارش تنظیم گردد. با این تصمیم، اسماعیل جنگلی (خواهرزاده میرزا) به انزلی رفت و با فرماندهان ارتش سرخ تماس گرفت تا از نیات و نقشه‌های بعدی آنها آگاه شود و جریان را به میرزا گزارش دهد. وی در ساختمان شیلات انزلی با راسکالنیکف دیدار کرد. اما فرمانده ناوگان سرخ پیش از آغاز هر نوع مذاکره رسمی با نمایندگان جنگل اظهار اشتیاق کرد که خود میرزا را ببیند. نتیجه این شد که میرزا کوچک خان در رأس هیئتی وارد انزلی شد و در منزل شهردار بندر مزبور اقامت گرفت. مردم انزلی شهر را به افتخار میرزا آذین بستند و استقبالی که تا آن تاریخ نظیرش کمتر دیده شده بود، از وی به عمل آمد.

ملاقات میان میرزا کوچک خان و فرمانده ناوگان سرخ در عرشه کشتی کورسک صورت گرفت. از طرف شورویها علاوه بر راسکالنیکف، سرگی ارژنیکیدیزه (کمیسر عالی قفقاز) و جمعی از سران فرقه عدالت (حزب کمونیست بادکوبه) نیز شرکت داشتند. اعضای هیئت نمایندگی جنگل را (علاوه بر خود میرزا) حسن آلیانی، سعدالله درویش، میر صالح مظفرزاده، گائوک آلمانی، و اسمعیل جنگلی تشکیل می‌دادند.

پس از مذاکرات مفصل که در آن قبلاً با نظر میرزا مخالفت شد، سرانجام پس از ورود ارژنیکیدیزه و ملحق شدنش به جمع مذاکره کنندگان، و تقویتی که شخصاً از میرزا به عمل آورد (زیرا این دو نفر از همان زمان انقلاب مشروطیت همدیگر را می‌شناختند) در باره نکات زیر توافق به عمل آمد:

(۱) اجراء اصول کمونیزم در شرایط کنونی ایران مقدور نیست و لذا باید از مصادره اموال مردم و الغاء مالکیت آنها جلوگیری به علم آید و نیز تبلیغات کمونیستی موقوف شود.

(۲) طرفین موافقت کردند که جمهوری انقلابی موقت در گیلان تأسیس شود.

(۳) توافق شد که پس از تصرف تهران و تأسیس مجلس مؤسسان، حکومت انقلابی گیلان منحل و هر نوع حکومتی که خواسته اکثریت مردم ایران باشد جایگزین

حکومت فعلی گردد.

(۴) شورویها قول دادند که سرنوشت انقلاب ایران را به دست حکومت جدید التأسیس بسپارند و هیچ گونه مداخله در امور داخلی ایران نکنند.

(۵) توافق شد که فقط دو هزار تن از سر بازان ارتش سرخ، آن هم به طور موقت، در خاک ایران باقی بمانند و زیاده بر این حد هیچ گونه قوا و نفقات دیگر وارد خاک ایران نشوند. نیز قرار شد که مخارج نگهداری این نیرو به عهده جمهوری آینده ایران باشد.

(۶) دولت شوروی متعهد شد هر مقدار اسلحه و مهمات که حکومت جدید ایران لازم داشته باشد در اختیارشان قرار دهد.

(۷) شورویها قبول کردند که کالاهای بازرگانی ایران که در باد کو به ضبط شده باید بیدرنگ به جمهوری گیلان مسترد و کلیه مؤسسات تجاری روسیه در ایران به حکومت آینده ایران واگذار گردد.

حالا به دعوت میرزا احمد خان اشتری حاکم گیلان بود (چنانکه فخرانی می گوید) یا به تشویق و توصیه فرماندهی ارتش سرخ (چنانکه راسکالنیکف مدعی است) به هر حال میرزا کوچک خان در شانزدهم رمضان ۱۳۳۸ هـ. ق. / ۳ ژوئن ۱۹۲۰ وارد رشت شد و زمام امور گیلان را به دست گرفت. در رشت يك بار دیگر ملاقاتی میان میرزا و فرمانده ناوگان سرخ (راسکالنیکف) و همکار گرجی اش ارژنیکیدزه صورت گرفت و این دو نفر بعداً به انزلی بازگشتند تا رهسپار روسیه شوند.

راسکالنیکف پس از بازگشت به روسیه، در مصاحبه‌ای که با مخبر روزنامه پتر و گرادسکیا پراودا انجام داد از میرزا کوچک خان به عنوان يك انقلابی ایده آلیست نام برد و اظهار داشت که:

میرزا کوچک خان زمانی ملاً بوده است ولی بعدها از مذهب دلسرد شد چون دید که انگلیسیها مردم ایران را جلو چشم همین ملاًها استثمار می کنند و آب از آب تکان نمی خورد. در نتیجه عمامه را دور انداخت و به جای آن کلاه نمدی بسر گذاشت. عصای روحانیت را از خود دور کرد و به جای آن تفنگ به دست گرفت.

کوچک خان يك فرد انقلابی ایده آلیست است. از دیدگاه وی رهبر انقلابی می تواند با مالکان و تجار ثروتمند برای بر انداختن حکومت بورژواها همکاری

کند و سپس برگردد به سوی همان ثروتمندان و املاکشان را از دستشان بگیرد و میان مستمندان و بی چیزان تقسیم کند. خودش هیچ مایل نیست او را میرزا کوچک خان بنامند چون خان لقب مخصوص خانها و فتوداهای استعمارگر ایران است و لذا ترجیح می دهد که او را فقط میرزا کوچک خطاب کنند... حکومت میرزا کوچک انقلابی است و در ترکیب آن مردانی هستند نظیر خودوی که ساها برای آزاد کردن ایران از چنگ بیگانگان جنگیده اند. از همکاران نزدیک وی کسی که بیشتر از همه تمایلات کمونیستی دارد رفیق احسان الله است که در حال حاضر فرمانده نیروهای انقلابی گیلان و عضو شورای انقلاب این ایالت است. خود حکومت در تماس نزدیک با حزب کمونیست ایران کار می کند. کوچک خان احساسات بسیار مساعد نسبت به روسیه شوروی دارد. مرقعی که خاک ایران را ترك می کرد مخصوصاً از من خواست درودها و تهنیت های صمیمانه او را به رفیق لنین برسانم و بگویم که وی از مریدان پابرجای اوست و رشته اتحادی که میان روسیه شوروی و حکومت انقلابی گیلان به وجود آمده هرگز نخواهد گسست^{۱۲}.

جریان همکاری میرزا کوچک خان با مقامات اشغالگر شوروی در گیلان، علی که ار را به این کار واداشت، بریدنش از اعضای کمونیست شورای انقلاب گیلان، بسیار مفصل است و در این مقاله نمی گنجد. همین قدر کافی است گفته شود که از بدو تأسیس جمهوری گیلان هر يك از طرفین می کوشید تا از وجود دیگری برای پیشبرد مقاصد سیاسی اش استفاده کند و میرزا که فطرتاً مردی خوشبین و ساده دل بود استعداد حيله گری و قدرت سازماندهی کمونیستها را ناچیز گرفت و نتیجه ناگوارش را دید. در نخستین کابینه ای که پس از تأسیس جمهوری سوسیالیستی گیلان تشکیل شد میرزا کوچک خان هم نخست وزیر بود و هم وزیر جنگ. اما شورای انقلاب گیلان که زمام قدرت حقیقی را در دست داشت از يك کمیته مشترك به عضویت کمونیستهای فرقه عدالت و رؤسای نهضت جنگل (منجمله خود میرزا کوچک خان) تشکیل می شد که کاژانف (فرمانده قوای شوروی در گیلان) نیز در آن عضویت داشت.

۱۲. روزنامه پطرو گرادسکیا پر اودا، ش ۱۵، ژوئیه ۱۹۲۰.

تقریباً از همان آغاز کار، اختلافات شدید مسلکی و مرامی میان میرزا کوچک خان و اعضای تندرو شورای انقلاب به ظهور پیوست. کمونیستهای می خواستند تمام رؤسای دوائر دولتی را اعدام کنند ولی میرزا کوچک خان با این عمل مخالف بود. دکتر عیسی صدیق (رئیس وقت فرهنگ گیلان) در خاطرات خود دقایقی را که سرنوشت وی و همکارانش به تارمویی بسته بوده است چنین شرح می دهد:

در میان بازداشت شدگان غیر از خود من، صدرا لاشراف (رئیس استیناف گیلان)، رکن الدین مختاری (رئیس شهر بانی رشت) و محسن اتابکی (پیشکار دارایی) نیز بودند. بامدادان شنیده شد که تمام شب راجع به سرنوشت رؤسای ادارات بحث بسیار شدید و گفتگوی طولانی صورت گرفته است. افسران روسی و بالشویکها معتقد بودند که رؤسای مزبور همان شب باید اعدام شوند تا در تمام مملکت رعب و هراس تولید گردد و فتح و تصرف شهرهای ایران با مقاومت روبرو نشود. میرزا کوچک خان حرف این عده را رد کرده و گفته بوده است که رؤسای ادارات هموطنان من هستند و بدون سبب نباید مزاحم آنان شد. اگر تقصیری کرده باشند باید آنها را محاکمه و طبق رأی دادگاه عمل کرد و الا بدون دلیل من و همراهانم هرگز اجازه نخواهیم داد به آنان آسیبی برسد. بالاخره حس وطن پرستی، قدرت عقاید دینی، ایستادگی سخت میرزا کوچک خان، و تهدیداتی که کرده بود مانع از اجرای نقشه شوم بالشویکها شده بود.^{۱۳}

خاطرات صدرا لاشراف (ص ۲۵۴) تمام این حرفها را موبه مو تأیید می کند. پس از تصفیه ادارات دولتی، نوبت پادگان رشت رسید. از آنجا که وجود این پادگان بزرگترین مانع در راه گسترش قدرت و نفوذ کمونیستها در گیلان بود، سحرگاه روز سه شنبه ۲۵ خرداد ۱۲۹۹ بالشویکهای مسلح محلی که از طرف سر بازان ارتش سرخ حمایت می شدند غفلتاً به سر بازخانه ریختند و پس از چند ساعت جنگ متوالی که در ضمن آن قریب هفتاد تن از سر بازان شجاع ایرانی شهید شدند، قزاقخانه رشت به تصرف کمونیستها و پیروان مسلح میرزا در آمد و فرماندهان آن جملگی توقیف

۱۳. عیسی صدیق، یادگار عمر، ج ۱، ص ۲۱۲.

شدند در اینجا هم باز میرزا کوچک خان بود که به داد توقیف شدگان رسیدر همه آنها را از مجازات اعدام نجات داد. با متلاشی شدن تشکیلات قزاقخانه رشت، ستونهای نظامی دولت جدید گیلان به کلیه نقاط شمال کشور (بالأخص مازندران) اعزام شدند تا سرتاسر ایالات شمالی را اشغال کنند و قدرت حکومت مرکزی را از این نقاط براندازند. اغلب این کارها - اعزام قوای نظامی به مازندران و سرکوبی نیروهای دولتی متأسفانه با توافق نظر میرزا کوچک خان انجام گرفت زیرا آن بیچاره لااقل در این مرحله، خبر نداشت که کمونیستها چه خواب شومی برای خودش دیده‌اند. در این ضمن کمونیستهای گیلان و اعضای فرقه عدالت بادکوبه به روش سنتی خود را برای قبضه کردن حکومت از داخل و کنار گذاشتن میرزا در موقع مناسب، بدون فوت وقت شروع کردند. از آنجا که حکوت ایران به جامعه ملل شکایت کرده بود که شورویها حاکمیت ارضی ایران را بی دلیل نقض کرده و قوای نظامی وارد خاک ایران کرده‌اند، بالشویکها که سخت مراقب حسن شهرت خود بودند و هیچ نمی خواستند اتهاماتی از آن نوع که سابقاً به روسیه تزاری وارد می شد به آنها نسبت داده شود، ناچار شدند قسمتی از افراد مسلح ارتش سرخ را به ظاهر از خاک ایران بیرون برند و جای آنها را با کمونیستهای مسلح غیر نظامی که اتصالاً از بادکوبه به انزلی سرازیر می شدند پر کنند. در عرض این روزها یک کشتی حمل و نقل دائماً میان بادکوبه و انزلی رفت و آمد داشت و کمونیستهای مسلح آذربایجان شوروی را لاینقطع در سواحل گیلان و مازندران پیاده می کرد. خالو قربان کرد (برادر احسان الله خان) در رأس عده‌ای از این کمونیستها در انزلی پیاده شد. پشت سر آنها قریب هفتصد تن دیگر در فرح آباد و بندر گز پیاده شدند و به سوی بابل و بابلسر حرکت کردند. در قبال این وضع، میرزا کوچک خان مفهوم آن ضرب المثل ایرانی را که با خرس در یک جوال رفتن خطاست، کم کم داشت حس می کرد. ولی بدبختانه دیگر کاری از دستش ساخته نبود جز اینکه عملیات کمونیستها را با سکوت و رضا تلقی کند یا اینکه از آنها کنار بگیرد.

*

مشیرالدوله (حسن پیرنیا) که در این تاریخ به جای وثوق الدوله نخست وزیر ایران شده بود، سردار فاخر حکمت را که شهرت آزادیخواهی داشت برای اصلاح امر نزد میرزا کوچک خان فرستاد و میرزا هم که قلباً با مرام کمونیستها مخالف بود و از پیشرفتهای اخیر آنها در شمال کشور متوحش شده بود، اعتماد و وفاداری خود را

نسبت به مشیرالدوله که از رجال میهن پرست ایران بود، ابراز و برای رفع نگرانی وی از ورود هفتصد تن دیگر از کمونیستهای بادکوبه که با کشتی به انزلی می آمدند جلوگیری کرد. این عمل میهن پرستانه میرزا مخالفت احسان الله خان را که مایل به همکاری هر چه بیشتر با کمونیستها بود برانگیخت. از آنجا که اختلاف این دو نفر دامنهدار بود و هیچ کدام حاضر نمی شد از موضع خود عدول کند، میرزا کوچک خان روابط خود را با کمونیستهای رشت قطع کرد و عازم فومن شد که دوباره به جنگل باز گردد. اما پیش از ترک رشت بیانه ای صادر و رسماً اعلام کرد مادام که اعضای فرقه عدالت بادکوبه بساط حزبی و تبلیغاتی خود را از خطه گیلان برنچیده اند، مادام که تبلیغات مسلکی آنها توأم با توهین به مقدسات ملی و مذهبی ایرانیان قطع نشده است، وی (میرزا) به رشت باز نخواهد گشت. نیز در همین تاریخ نامه مهمی به لنین نوشت و در آن از کارهای بی رویه و فجایع کمونیستها در گیلان که منجر به قطع رابطه اش با آنها شده بوده پرده برداشت^{۱۴}.

پس از بیرون رفتن میرزا از رشت نقشه اصلی کمونیستها (اجرای کودتای سرخ) آغاز شد. در روز نهم مرداد ۱۳۱۹ کلیه طرفداران میرزا در هر نقطه شهر که بودند توقیف و یکی دو تن از آنها در جریان زد و خورد کشته شدند. انبار اسلحه که در باغ مدیریه رشت حفاظت می شد به تصرف کمونیستهای مسلح درآمد. کودتاگران سپس برای دستگیر کردن خود میرزا به جنگل هجوم بردند ولی جنگلیها به دستور رهبر خود به اعماق جنگل عقب نشستند بی آنکه با قوای مهاجم روبرو گردند. فخرائی در کتاب خود صریحاً می نویسد که کودتای رشت را بولومکین (نماینده سازمان پلیس مخفی شوروی) اداره می کرد. اعضای دولت کمونیستی که در نتیجه این کودتای روی کار آمدند عبارت بودند از:

- | | |
|----------------------|------------------------|
| ۱) احسان الله خان | نخست وزیر و وزیر خارجه |
| ۲) خالو قربان | وزیر جنگ |
| ۳) سید جعفر محسنی | وزیر پست و تلگراف |
| ۴) سید جعفر پیشه‌وری | وزیر کشور |
| ۵) آقازاده | وزیر دادگستری |

۱۴. متن کامل این نامه در کتاب سردر جنگل، ص ۲۷۹ تا ۲۸۲، آمده است.

(۶) بهرام آقایی
وزیر بهداشت و امور اجتماعی

(۷) حاج محمد جعفر کنکاوری
وزیر فرهنگ

از این تاریخ به بعد، حساب میرزا کوچک خان از کمونیستها جدا شد و حکومت مرکزی مستقیماً در مقابل متجاسران گیلان که حکومت خود مختار تشکیل داده بودند قرار گرفت.

در قبال این وضع پیچیده، برای حکومت مرکزی ایران که می خواست مسأله گیلان را با حفظ تمامیت ارضی ایران حل کند دوره بیشتر باقی نماند:

(۱) مذاکره با رهبران حکومت پوشالی گیلان که دستورهایی خود را از مسکو و قفقاز می گرفتند.

(۲) مذاکره با خود رهبران شوروی در مسکو.

راه دوم سر انجام پایه دیپلماسی ایران برای حل مسئله گیلان قرار گرفت و علیقلی خان انصاری (مشاور الممالک) با اختیارات تام به مسکو اعزام شد تا مسائل مورد اختلاف دولتین، منجمله مسأله گیلان و خروج نیروهای سرخ را از ایران حل کند.

توأم با اعزام مشاور به مسکو، حکومت مشیرالدوله با قاطعیت تمام وارد میدان عمل شد و ژنرال استراسلسکی فرمانده کل تیروی قزاق ایران را برای سرکوبی متجاسران گیلان در رأس نیروئی مجهز به شمال کشور فرستاد. این افسر عالیرتبه روسی، مازندران را در ماه ذی القعدة ۱۳۳۸ هـ. ق. ۱۵ اکتبر ۱۹۲۰ از چنگ کمونیستهای گیلان به درآورد و کمی مانده بود رشت و انزلی را هم بگیرد که غفلتاً نیروهای تازه نفس روسی در سواحل بحر خزر پیاده شدند و به یاری یاغیان شتافتند. نتیجه این شد که تیروی قزاق ایران شکست خورد و با وضعی فلاکت بار به سوی منجیل و قزوین عقب نشست.

*

در این ضمن انگلیسیها اعلام کردند که تصمیم دارند قوای نظامی خود را در اوایل آوریل ۱۹۲۱ از ایران خارج سازند. بارفتن آنها احتمال قوی می رفت که نیروهای سرخ گیلان به تهران حمله ور شوند و حکومت مرکزی را ساقط سازند. چون وضع نظامی کشور، پس از شکستهای اخیر، به حدی خراب شده بود که دیگر هیچ قوه

مقاومی که قادر به حفظ پایتخت در مقابل هجوم متجاسران شمال باشد در پادگانهای تهران وجود نداشت. خود احمد شاه در صدد ترك پایتخت و فرار از کشور بود که سرانجام، به علت اولتیماتوم صریح وزیر مختار انگلیس که اگر این کار را بکند تاج و تختش را از دست خواهد داد، موقتاً تغییر عقیده داد و در تهران ماند.

اما در این گیرودار که سرنوشت شاه و حکومت مرکزی به مویی بسته بود، دوهزار و پانصد تن از نیروهای شکست خورده قزاق که در عرض چهارماه گذشته زیر نظر افسران انگلیسی در قزوین تجهیز و نرسازی شده بودند در ساعت يك بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ. ش. / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ تحت فرمان سرتیپ رضاخان سوادکوهی وارد تهران شدند و کودتائی را که در تاریخ کشور ما به کودتای سوم اسفند معروف است موفقانه اجرا کردند.

پس از ورود قزاقهای ایرانی به تهران که دوایر دولتی یکی پس از دیگری اشغال و در زندانها به روی محبوسان سیاسی باز شد جمعی از مهاجران قفقازی و کمونیستهای پایتخت که به امر دولت وقت در زندان شهر بانی واقع در دروازه قزوین بازداشت بودند، به خیال اینکه کمونیستهای رشت تهران را فتح کرده اند از زندانها بیرون ریختند و شروع به دادن شعارهای «زننده باد بالشویزم»، «زننده باد ارتش سرخ گیلان» کردند. اما با طوم قزاقان قزوین که بر سرشان فرود آمد چشمان ناباور آنها را باز کرد و نشان داد که این کودتا حادثه‌ای از نوع دیگر است.

پنج روز پس از کودتا، مشاور الممالک انصاری مذاکراتی را که در عرض شش ماه گذشته با جدیتی خستگی ناپذیر در مسکو دنبال کرده بود به پایان موفقیت آمیزش رساند و قرارداد مشهور ۱۹۲۱ را که پایه روابط نوین ایران و شوروی قرار گرفت در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ با چیچرین وزیر خارجه شوروی امضا کرد. با امضا شدن این قرارداد، روابط ایران و شوروی وارد مرحله جدیدی شد و چندی بعد فتودور روتشتاین نخستین وزیر مختار رژیم جدید شوروی در ایران به تهران رسید.

در عرض این مدت دو حادثه بسیار مهم در صحنه وقایع گیلان اتفاق افتاد که هر کدام به نحوی در سرنوشت آتی نهضت جنگل اثر گذاشت: یکی اینکه در نتیجه توصیه مسکو و فشار مستقیم نریمان اف (صدر هیئت رئیسه آذربایجان شوروی) بالآخره نوعی آشتی صوری میان جناحهای مبارز حکومت سوسیالیستی گیلان به وجود آمد. احسان الله و برادرش خالو قربان برای دیدن میرزا به فومنات رفتند و زمینه توافقهای

بعدی را که منجر به صدور اعلامیه رفع اختلاف (مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۰۰) گردید هموار ساختند. نیز به دستور حکومت آذربایجان شوروی، حیدر عمواغلی با یک کشتی اسلحه وارد ایران شد تا مذاکرات آشتی میان سران متخاصم نهضت را شخصاً رهبری کند.

دوم اینکه اولبای رژیم جدید روسیه با کسب تجربه یکساله از اوضاع گیلان به این نتیجه رسیدند که اوضاع و شرایط اجتماعی ایران برای ایجاد تحولاتی از آن نوع که در خود روسیه صورت گرفته مساعد نیست و ایجاد نظام کمونیستی در ایران احتیاج به صنعتی شدن کشور و گذشت زمان دارد. گزارشهایی که روتشتاین از تهران برای وزارت خارجه منبوعش فرستاد، عقیده زمامداران روسیه را کاملاً عرض کرد و به آنها نشان داد که پشتیبانی از نهضت کمونیستی گیلان چقدر بیهوده و خطرناک است. به همین مناسبت در نامه‌ای که روتشتاین مستقیماً به میرزا کوچک خان نوشت، عواقب این وضع را به صراحت گوشزد کرد و به او اندرز داد تا دیر نشده با حکومت مرکزی ایران که کارگردان حقیقی‌اش در این تاریخ رضاخان سردار سپه بود کنار آید و از جنگ و خونریزی بیهوده اجتناب ورزد. در قسمتی از این نامه چنین آمده است:

رفیق عزیز، متأسفانه برای شما ممکن نشد با تاکتیک خودتان حکومت مرکزی را مرعوب و مجبور به دادن بعضی تغییرات بکنید یا اینکه ایران را بکلی از قید نفوذ انگلیسیها آزاد سازید. تکرار می‌کنم این تقصیر شما نیست بلکه تحولات بین‌المللی که از پایان جنگ به این طرف صورت گرفته، تغییر سیاست ما را در ایران اجتناب ناپذیر ساخته است. از آنجا که ما (دولت شوروی) در حال حاضر عملیات انقلابی را در ایران نه تنها بیفایده بلکه مضر می‌دانیم این است که شکل سیاستمان را عوض کرده و راه دیگری در پیش گرفته‌ایم...

وزیر جنگ ایران رضاخان سردار سپه چندین بار در گذشته از من اجازه خواسته که مسأله گیلان را به زور قوه قهریه حل کند ولی من هر بار تصمیم او را عوض کرده و قول داده‌ام شخصاً با شما مذاکره کنم و ترتیب حل مسألت‌آمیز قضیه را بدون خونریزی بدهم. از این جهت آن رفیق محترم را تصدیق می‌دهم که این آخرین بار است که در روابطتان با دولت مرکزی مداخله می‌کنم. خواهش و التماس از شما این است که مداخله‌ام را رد نکنید و

باور نمائید که از روی صمیمیت می خواهم در این موقع باریک به شما کمک کنم زیرا به شخص جنابعالی که سردسته رشید ملیون ایران هستید احترام فوق العاده قایلم

اگر پیشنهاد مرا که کنار آمدن با رضاخان باشد قبول فرمودید جوابش را توسط قاصدی که مراجعت می کند بفرستید و مطمئن باشید که هرگز پشیمان نخواهید شد. اما اگر پیشنهاد را رد کردید مجبورم از اقدامات خود دست کشیده با طی دردناک ناظر صحنه خونین برادرکشی که لطمه به آزادی ملت ایران خواهد زد باشم. موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می شمارم^{۱۵}.

[اروتشتاین]

میرزا کوچک خان بی میل نبود شرایط روتشتاین را بپذیرد و حتی نمایندگانی از طرف او تعیین شدند تا وزیر جنگ سردار سپه را که در رأس قوایی برای حل مسأله گیلان وارد رشت شده بود ملاقات کنند. در این تاریخ روابط میرزا با رهبران کمونیست گیلان (خالو قربان، احسان الله، و حیدر عمواغلی) دوباره تیره شده بود و این تیرگی روابط ناشی از واقعه‌ای بود که در ملاسرا اتفاق افتاد و نشان داد که طرفداران میرزا در خیابان دستگیری خالو قربان و باران او بوده‌اند. حادثه ملاسرا منجر به جنگی هفت روزه میان جنگلیها از یک سو و کردها و روسها از سوی دیگر گردید و اوضاعی پیش آورد که قوای دولتی حداعلای استفاده را از آن کردند. موقعیت متجاسران گیلان در این تاریخ به حدی ضعیف شده بود که خالو قربان (وزیر جنگ کابینه متجاسران) به اتفاق حاج محمد جعفر کنکاوری (وزیر فرهنگ همان کابینه) در رشت به حضور سردار سپه رسیدند و انقیاد خود را صریحاً اعلام کردند. خالو قربان حتی هفت تبر کمری خود را باز کرد و آن را به علامت تسلیم روی میز سردار سپه گذاشت. احسان الله خان نیز پیش از اینکه به دست قوای دولتی بیفتد در انزلی به کشتی نشست و به بادکوبه گریخت.

موقعی که نمایندگان میرزا کوچک خان (میرزا عبدالحسین خان شفائی و میرزا محمد علی خمایی) در رشت به حضور سردار سپه رسیدند او با لحنی که حاکی از دلجویی و

۱۵. متن کامل این نامه در کتاب سردار جنگل، ص ۳۵۶ تا ۳۶۸، آمده است.

محبت بود آنها را نواخت و حتی تصدیق کرد که هر چه میرزا کوچک خان در زمان جنگ جهانی کرده به نفع ملت و کشور ایران بوده است. در نامه‌ای که دبیر اعظم بهرامی بدستور وزیر جنگ به میرزا کوچک خان نوشت همین مطلب تکرار و از قول وزیر جنگ به او گوشزد شد که ای کاش میرزا یک سال پیشتر خود را به مرکزی رسانید و حکومت نالایق تهران را سرنگون می‌کرد:

ولی شما به علت دوری از مرکز این توفیق را نیافتید ر من اکنون يك قسمت از همان کارهایی را که می‌دانم آرزوی قلبی شماست عملی کرده‌ام و بقیه را نیز انجام خواهم داد. پس بهتر است که با من همکاری کنید تا به اتفاق هم میهن را نجات دهیم.

پس از رسیدن این نامه به جنگل، جلسه‌ای با حضور سران جنگل تشکیل و قرار شد نامه دوستانه‌ای به وزیر جنگ نوشته شود و محلی برای ملاقات میرزا با وی تعیین گردد. سردار سپه از دریافت نامه میرزا بسیار خوشحال شد و در جواب نوشت که برای پذیرائی وی در شهر رشت آماده است. نمایندگان جنگل جمعه بازار را برای محل این ملاقات پیشنهاد کردند که مورد موافقت سردار سپه قرار گرفت. متأسفانه تقدیر چنین خواسته بود که این ملاقات هرگز صورت نگیرد، زیرا دسته‌ای از پیروان مسلح میرزا که هنوز خود را در حال جنگ با قوای دولتی می‌دانستند و از حوادث چند روز اخیر و تبادل نامه‌های دوستانه میان میرزا و سردار سپه خبر نداشتند، در ماسوله به نیروهای دولتی تحت فرمان سرهنگ شیخلسکی حمله کردند و سه افسر قزاق و یازده نظامی را کشتند. موقعی که خبر جنگ ماسوله به سردار سپه رسید به خیال اینکه میرزا کوچک خان در عرض این مدت هم‌اش مشغول فریب دادن او بوده است بینهایت عصبانی شد و دستور توقیف نمایندگان جنگل را صادر کرد.

از این لحظه به بعد دیگر روابط میان میرزا و سردار سپه قطع شد و نیروهای دولتی به دستور رضاخان قوای جنگل را مورد حمله قرار دادند. تشکیلات جنگل بکلی از هم پاشید و چریکهای میرزا کوچک خان تك تك و جوخه جوخه خود را تسلیم قوای دولتی کردند. سروان عبدالحسین خان ثقفی فرمانده قوای جنگل چند روز با میرزا در حال عقب‌نشینی بود ولی سرانجام دستگیر شد. طولی نکشید که پناهگاه سایر زعمای

جنگل نیز کشف شد و همه‌شان به اسارت قوای دولتی در آمدند. اما میرزا کوچک خان که همراه گائوک آلمانی از راه جنگل متوجه خلخال شده بود در گدوک گیلوان به کولاک سختی دچار شد و در میان برف و بوران جان سپرد (به احتمال قوی در یازدهم آذرماه ۱۳۰۰ هـ. ش.).

یکی از طالبی‌ها برای ابراز حسن خدمت به دستور سالار شجاع (برادر امیر مقتدر طالبی که دشمنی دیرینه با میرزا داشت) سر میرزا را برید و در نقطه‌ای نزدیک به سر بازخانه رشت مدتی به نمایش گذاشت. سپس خالو قربان گرد به منظور ابراز صمیمیت به سردار سپه، سر را به رسم ارمغان به تهران برد ولی مورد توبیخ شدید سردار سپه که احترام قلبی برای میرزا کوچک خان قایل بود قرار گرفت. به دستور سردار سپه سر میرزا را در گورستان حسن آباد تهران دفن کردند که بعداً محرمانه به رشت منتقل و در محلی موسوم به «سلیمان داراب» به خاک سپرده شد و این همان محلی است که از آن تاریخ تاکنون همه ساله در یازدهم آذر (روز فوت میرزا کوچک خان) مردم گیلان ضمن مراسمی دسته‌های گل بر آرامگاهش نثار می‌کنند. از این قرار نوشته‌ی پرستور سیوری در دانشنامه اسلام (متن انگلیسی) که میرزا را دستگیر و اعدام کردند شتاب محض است.

فهرست مآخذ و منابع

ابراهیم فخرائی، سردار جنگل (بهترین کتابی که به زبان فارسی در باره میرزا کوچک خان نوشته شده است).

ملك الشعراء بهار، تاریخ احزاب سیاسی یا انقراض قاجاریه، ص ۲۸، ۴۳، ۴۹، ۵۷، ۱۵۹ تا ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷.

شوروی و جنبش جنگل (بادداشت‌های گریگور یقیگیان - به کوشش برزویه دهگان) ۱۵، ۱۷، ۱۸ و اغلب صفحات دیگر.

حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، در اغلب صفحات مخصوصاً از صفحه ۵۰۰ به بعد.

احمد علی سپهر (مورخ الدوله)، ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۸۳ تا ۳۹۶.

شاپور رواسانی، نهضت میرزا کوچک خان و اولین جمهوری شورائی در ایران.

ایرج افشار، «دستگیر شدن حاج محسن خان امین الدوله»، یادنامه ابراهیم فخرائی، ص ۳۶۰ تا ۳۷۸.

خاطرات معتصم السلطنه فرخ، ص ۱۷ تا ۵۰.

خاطرات محسن صدر (صدرالاشراف)، ص ۲۳۶ تا ۲۵۶.

خاطرات دکتر عیسی صدیق، یادگار عمر، جلد اول، ص ۲۵۶.

مهدی بامداد، رجال دوره قاجار، جلد ۵، ص ۱۸۲ تا ۱۸۴.

یادنامه ابراهیم فخرائی، به کوشش رضازاده لنگرودی (محتوی مقالات بسیار مهم و مفید در باره میرزا کوچک خان و نهضت جنگل).

Sir C. Skrine: *World War in Iran*, PP 66-67

Sir Percy Sykes, *A History of Persia*, vol. II PP 489, 526

Eudin and North, *Soviet Russia and the East* (1920-1927)

قسمتهای مربوط به میرزا کوچک خان و نهضت جنگل در صفحات ۹۹-۹۶ و ۱۸۰-۱۷۷ این کتاب

بسیار مهم و مستند آمده است.

یادداشت‌های سرلشگر دنستر ویل که تحت عنوان امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز منتشر

شده است (ترجمه حسین انصاری) ص ۴۱ تا ۴۳، ۱۳۳ تا ۱۳۵، ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۲۳۹ تا ۲۴۴.

